

عربها در عصر جاهلیت (حدود دو قرن به ظهور اسلام تا ظهور اسلام) در شرایطی بین تمدن و بدویت، و در میانه دو قدرت جهانی بزرگ روم و ایران، در یک محیط جغرافیایی خشک و کمبرکت می‌زیستند و غالباً زندگی کوچ‌نشینی داشتند و بجز در حاشیه‌ها - آنجا که با روم و ایران و حبشه همسایه بودند و لاجرم حکومت دست‌نشاندهای در آنجا پدید آمده بود، فاقد حکومت بودند و اگر حکومتی در میانه خاک عربستان وجود داشت پایدار نبود (مانند حکومت بنی‌کنده در نجد). شعر جاهلیت منعکس‌کننده همین زمینه تاریخی و اجتماعی است و اگر کسی بخواهد برداشت دقیقی از آن داشته باشد بهترین تحقیق در این زمینه کتاب العصر الجاهلی شوقی ضیف مصری است که سالها پیش به قلم اینجانب ترجمه و منتشر شده، و اخیراً نیز تجدید چاپ شده است (امیرکبیر ۱۳۶۴ و ۱۳۷۷).

اما کتاب شیوه اسطوره‌ای در تفسیر شعر جاهلی از مقوله دیگری است و در موضوع خود تازه است. این کتاب در چهار فصل تنظیم شده: فصل اول (صص ۸۲-۱۱) اصول کلی نقد به شیوه اسطوره‌ای را شرح می‌دهد. فصل دوم (صص ۱۲۸-۸۳) تحت عنوان «مشاهدات آغازین» سوابق بحث را با توجه به منابع قدیم بررسی می‌نماید. در فصل سوم تحت عنوان «مرحله مستند» (صص ۱۹۲-۱۳۹) تفصیل نظریات محققان معاصر عربی را در اسطوره‌شناسی شعر جاهلی آورده است. در فصل چهارم (صص ۲۳۹-۱۹۳)

مقایسه‌ای میان شیوه‌های نقد اسطوره‌ای و غیر آن صورت گرفته و اظهار نظر نهایی مؤلف که نتیجه‌گیریهای محققان عربی را با احتیاط می‌نگرد، دربردارد. پس از آن در دو سه صفحه صورت منابع آمده است.

این کتاب که لایب مورد مراجعه دانشجویان و دیگر پژوهندگان واقع خواهد شد از داشتن فهرست تفصیلی مطالب و نمایه خالی است و این نقص بزرگی در مراجعه و ارجاع ایجاد می‌کند.

از جمله کمبودهای کتاب، عدم توجه به نفوذ و رسوخ فرهنگ ایران قبل از اسلام (و از جمله اساطیر آن) در شعر جاهلیت است. مؤلف حتی ثنویت اندیشگی میان عربها را - که صریحاً متأثر از ایران است - به یهود و مسیحیان نسبت داده است. ما خوانندگان فارسی‌زبان را که خواهان اطلاعاتی در تأثیر زبان و فرهنگ ایران بر زبان و فرهنگ عربی باشند به تحقیقات دکتر محمد محمدی و دکتر آذرتاش آذرنوش ارجاع می‌دهیم.

حال وارد ماهیت کتاب می‌شویم. آیا اساطیر و عقاید اعراب در شعر جاهلیت منعکس شده است؟ جواب مثبت است (۱۷۵) اما باید دانست از شعر جاهلی آن مقدار به دست ما رسیده که با زبان عربی فضخی (لهجه قریش) مطابق افتاده و البته اکثر اشعار به همین لهجه سروده می‌شده تا مفهوم همگان باشد و شعر جاهلیت خود نمونه‌ای از هنر متکامل و پخته است و مسلماً سوابقی داشته که فعلاً نمی‌شناسیم (۹۴). حال باید دید در همین شعر جاهلی موجود پس از تنقیح و تشخیص و احراز اصالت، اشارات و تلمیحات به عقاید و اساطیر چه اندازه بازتاب یافته است؟

همچنانکه تقلیدیون و سنت‌گرایان قشری در نتیجه‌گیری از کل موجودی شعر جاهلی - که شامل مقدار زیادی آثار ساختگی هست - شتاب و اشتباه می‌کنند، افراطیون نوگرا نیز از آن سوی بام افتاده با

استناد به این مقدار از شعر جاهلیت که موجود است و اصالت همه آن نیز محرز نیست در وادیهای دور و کور سرگردان شده‌اند. اینان امر القیس را با کریشنا و یوم‌داره جلجل را با حماسه مهابهاراتا مقایسه کرده‌اند (۱۹۱ و ۱۷۳). نضرین حارث را همچون متخصص اساطیر نگریده‌اند (۱۲۹) حال آنکه نضر فقط قصه رستم و اسفندیار را در جندیسابور شنیده یا خوانده بود و می‌گفت آن از قصه‌های قرآن جذاب‌تر و سرگرم‌کننده‌تر است و همین به هلاکتش انجامید.

اینکه بر خیالبافی محققان عربی که در این کتاب نقل شده انگشت می‌گذاریم برای آن است که این قبیل برداشتها ممکن است بین خود ما هم باشد یا هست و ممکن است گسترش یابد. در تفسیر ادبی نباید عنان اختیار را به دست تخیل رها کرد و این آفت گرچه از ظهورات و بروزات تقلید از غرب است اما بیسابقه هم نیست. تورانیان همه نژادهای عالمیان و آدمیان را به اولاد نوح می‌رسانند و عربها اقوام چین و هند و روم را هم از «بطون و قبایل» عرب می‌انگاشتند و ایرانیان مقبره کورش را به مادر سلیمان نسبت می‌دادند (و فکر نمی‌کردند مادر سلیمان در فارس چه می‌کرده است؟) و رهام پهلوان دوره کیانی را با بخت النصر منطبق می‌نمودند (رک: بهمن‌نامه و گوش‌نامه ایرانیان بن ابی‌الخیر، قرن پنجم هجری).

اینکه شعر در اعماق تاریک ماقبل تاریخ با دین و جادو رابطه داشته درست است. اما شعر جاهلیت مربوط به دوره تاریخی است. اعراب وحشی نبودند بلکه بدوی بودند و در بعضی شهرها مثل مکه و مدینه و صنعا و حیره داشتند به مدنیت روز می‌پیوستند. پیدایش حنفا میان اعراب نشان می‌دهد که به مرحله تفکر و تعقل نزدیک شده بودند و داشتند موجودی خود را نقد می‌کردند. قرآن تمام اساطیر و قصه‌ها را در معنای معقول نقل کرده و بدینگونه بر جاهلیت نقطه ختام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

علیرضا زکاوئی قراقرلو

شیوه اسطوره‌ای در تفسیر شعر جاهلی

گذاشته است.

اگر ارتباط تمدن‌ها را در نظر بگیریم، تأثیر عرب یعنی از یهودیت و مسیحیت و آیین‌های ایرانی با تأثیرات عرب شمالی متفاوت است همچنانکه عرب حدود موصل متأثر از حزان خواهد بود... در این صورت دیگر به عنوان نمونه افسانه ماه مذکر را نمی‌توان به همه جا تعمیم داد (۱۶۶-۱۵۴).

زن در شعر جاهلیت نقش تقدس‌آمیز و مثالی ندارد بلکه بیشتر موضوع کامجویی است. توصیفات طرفه و عمروبن کلثوم از پیکر گوشتین و شکم و سرین زنان رویکردی است صریحاً شهوی و جسمانی که در امرالقیس به اوج تفزل اباحی می‌رسد. در این اشعار به تعبیر نویسنده، ضربان قوی نیروی حیوانی را می‌توان احساس کرد و تعبیر ناتوراویستی کارسازتر از توجیه میثولوژیک است، حال آنکه نویسنده می‌گوید امرالقیس خواسته است زن را تقدیس نماید (۱۷۲/۱۷۰).

البته طی سه چهار دهه اخیر بین نسل جدید از محققان عربی نوین غیر از دیدگاه اسطوره‌ای در نقد دیدگاه وجودی و دیدگاه ساختاری نیز مطرح بوده است (۱۹۳) که فعلاً بحث از نقد اسطوره‌ای است.

حال سؤال این است: عرب کیست و اسطوره‌های عرب کدام‌اند؟ پاسخ اینجانب ممکن است با مؤلف یا مأخذ او متفاوت باشد. نویسنده کتاب و مأخذ مورد مراجعه او با یک پان عربیسم جعلی از مصر تا عراق و از موصل تا مراکش را عرب می‌داند، حال آنکه نه مصری عرب است نه عراقی و نه سوری و نه لبنانی. ملاحظه می‌کنید که حتی تلفظ عربی مصریان و عراقیان با عرب حجازی فرق دارد. اما نویسنده کتاب (یا مأخذ او) گیلگمش را نخستین معلقه عربی می‌نامد (۱۳۷) و سومریان را سلف اعراب می‌شمارد. حال آنکه محققان سومریان را سامی نمی‌دانند. در مأخذ مورد استناد این

کتاب آمده است که مرثیه مهلهل بر دوستش، ادامه گریه گیلگمش است (۲۱۶) حال آنکه اندوه یک جنگجوی بر دوست هم‌زمش یک موضوع عام بشری است، مثل اینکه شما بگویید بچه‌ها در گریستن و جیغ‌زدن از یکدیگر اقتباس می‌کنند. وانگهی برای استحکام چنین نتیجه‌گیریایی باید مأخذ و منابع جدیدی کشف شود و گنجینه‌ها بیرون آید (۱۵۵). اینکه اعراب از مجسمه‌سازی یونان در شعر الهام گرفته‌اند (۱۱۱) مدارک استوار می‌طلبد و صرف اینکه شاعر عرب گاهی زن را به «دمیته» (= مجسمه، بت، عروسک) تشبیه نموده کافی به نظر نمی‌رسد.

در همین کتاب نقل قولی می‌خوانیم که زن را به کشتی تشبیه کرده‌اند. این تشبیه به آب و ماه و گاو ارتباط داده شده، و معنای اسطوره‌ای برای آن قائل شده‌اند. شاید سراسر تر این باشد بگوییم که شاعر دیده یا شنیده شگفت‌انگیزی را مشبه به برای محبوبه قرار داده است و این از روحیه عربی بعید نیست. آورده‌اند اولین بار که یک بریط را به مدینه آوردند عبدالله بن عمر گفت: «هذا میزاً حزانی» یعنی این یک ترازوی حزانی است! و نیز جاحظ آورده است یکی از علاقه‌مندان جلسات اهل کلام می‌گفت: علی بن ابیطالب «جزء لا یتجزأ» است. چون در نظر او «جزء لا یتجزأ» امر مهم و شگفت‌انگیزی بوده، لذا آن صفت را به علی علیه‌السلام انتساب داده است!

آنچه نوشتیم از باب مقاومت در برابر تندرویها و تفسیرهای عجیب و غریب بر اساس اسطوره‌شناسی است (۱۶۱). ما باید نخست اسطوره‌های عرب را بشناسیم آنگاه تأثیر آن را در شعر جاهلیت از طریق ناخودآگاه جمعی دنبال کنیم. ولی در هر حال، کتاب موضوع ارزشمندی دارد به لحاظ اینکه نشان می‌دهد روشنفکران معاصر عربی به موارث گذشته خود چگونه می‌نگرند و البته گاهی نکات جالب در امثله و شواهد

این کتاب هست و مترجم نیز گاهی به تفسیرهای مؤلف ایراد گرفته است (۱۷۹ و ۸۵). به گمان من آن مقدار از تفسیرها که مستندات کهن نیز دارد قابل تأمل و تفکر است. مثلاً اینکه جاحظ گفته است «در شعر مرثیه یا پندآمیز، سگها گاو وحشی را می‌کشند و در شعر مدح، سگها به وسیله گاو کشته می‌شوند» نکته تأمل‌برانگیزی است (۸۳) یا اینکه کشته شدن گاو وحشی فقط در شعر هزلین آمده است (۱۵۴) برای اینجانب تازه بود.

به هر حال بازگشت به منابع اصیل یعنی تفسیرهای کهن لغوی و نظریات امثال جاحظ و ابن‌قتیبه یا کسانی که شرح بر اشعار قدیم نوشته‌اند، ضمن استفاده از دست‌آوردهای نوین اسطوره‌شناسی و زیان‌شناسی و باستان‌شناسی و تاریخ... لازم است اما باید دقت شود که اسطوره‌های اقوام جدا از هم را به یکدیگر نسبت ندهیم یا امور عام بشری را خاص نینگاریم. مثلاً تشبیه زن به نخل، لازم نیست اشاره به مادرسالاری یا مذهب خاصی باشد بلکه یک تصور عادی شاعرانه است که به ذهن هر عربی که از زن و نخل بهره می‌برد ممکن است آمده باشد.

یک موضوع مهم دیگر نیز وجود جعلیات در شعر جاهلی است که طه حسین و پیروانش بحث کرده‌اند. بنابراین فی‌المثل نمی‌توان به اشعار امیه بن ابی‌الصلت ثقفی مادام که معلوم نشده کدام اشعار از اوست استناد نمود (۱۷۷).

ترجمه کتاب بر رویهم مفهوم است اما گاهی بوی عربی‌زدگی دارد. به جای کلمه خاصه (۱۱۵) که یادآور کتابهای تشریح بدن انسان است! باید کلمه «سرین» آورده شود. به جای کلمه «حنوه» (۸۵) باید ترجمه‌اش که «آذریون» است بیاید و ترجمه «سلاقه» (۸۸) به دُرد غلط و صحیح آن «چکیده صاف» می‌باشد. مزید توفیق مترجم و ناشر را خواهانیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



عبدالفتاح محمد احمد

نجمه رجایی

دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول: ۱۳۷۸